



آینده چین از نگاه «فارن پالیسی» اژدهای زرد خاموش می‌شود؟

«افول» مفهوم پیچیده و مزورانه‌ای است. این اصطلاح ما را به فکر کشوری می‌اندازد که مانند یک سنگ در حال سقوط است؛ کشوری که قدرت و توانایی‌هایش تمام و کمال در مسیر زوال قرار گرفته است. اما یک کشور می‌تواند در برابر دشمنی که به سرعت در حال رشد است، در [وضعیت] افول نسبی قرار گیرد، حتی اگر قدرت خودش همچنان در حال افزایش باشد. چنین کشوری می‌تواند در برخی زمینه‌ها، مانند قدرت نظامی، به سمت جلو حرکت کند، حتی اگر قدرت اقتصادی زیربنایی‌اش در شرف پژمردن باشد. افول همیشه یک کشور را به سوی کاستن از اهدافش سوق نمی‌دهد؛ احساس اضطراری که ایجاد می‌کند می‌تواند باعث شود تا قدرت‌های جاه‌طلب آنچه را که می‌توانند، قبل از اتمام زمان به‌دست آورند. «هال برنرز» استاد مسائل جهان در دانشکده مطالعات بین‌المللی پیشرفته دانشگاه جان هاپکینز، در مقاله ۱۴ آوریل ۲۰۲۲ در مجله فارن پالیسی نوشت: «شی جین پینگ» در چین در حال آموزاندن درس‌هایی از «ظرافت‌های افول» به جهان است. چین از زمان شروع اصلاحات اقتصادی‌اش در دهه ۱۹۷۰، مدت‌های مدید پیش‌بینی‌ها درباره سقوط یا فروپاشی‌اش را به چالش کشیده است. رشد چشمگیر چین، دیدگاه‌های غالب درباره منابع موفقیت ملی در دنیای مدرن را به چالش کشید. از جهاتی، چین همچنان در حال پیشروی است و قدرت نظامی‌اش هر سال بیشتر می‌شود. هنگامی که «شی» اعلام می‌کند که «شرق در حال ظهور و غرب در حال افول است»، او این حس را منتقل می‌کند که چین کشوری در مسیر ساخته شدن و سر برآوردن است.

با این حال، قدرت نظامی اغلب یک شاخص تاخیری از مسیر حرکت یک کشور است: تبدیل

پول به قدرت نظامی زمان می‌برد و تجمیع عظیم [چنین نیرویی] اغلب حتی پس از اینکه ثروت اقتصادی یک کشور شروع به افزایش می‌کند، ادامه می‌یابد. امروز، به دلایلی از جمله فاجعه جمعیتی و اثرات ماندگار همه‌گیری کووید، چین با پایان رشد اقتصادی خیره‌کننده مواجه است که این امکان را برای «شی» به وجود آورده است که «جوان‌سازی بزرگ ملت چین» را به جریان اندازد. چین دهه ۲۰۲۰ کشوری خواهد بود که با از بین رفتن پویایی اقتصادی‌اش، توانایی‌های قهری آن ترسناک‌تر از همیشه است. این می‌تواند بدترین ترکیب ممکن برای جهان باشد. هر کشوری که ظهورش به اندازه عظمت ظهور چین باشد، ناگزیر است که برخی از «پیام آوران زوال» را در این راه به مضحکه بگیرد. در دهه‌های اخیر، یکن به تکرار کسانی را که پیش‌بینی می‌کردند این کشور به دیوار برخورد خورد و متوقف خواهد شد، گیج کرده است. پس از مرگ «مائوتسه تونگ» برخی از ناظران غربی تردید داشتند که چین - کشوری که دیپلمات آمریکایی «جورج کنان» روزگاری آن را گداخانه بزرگ» می‌نامید- بتواند سیاست‌های لازم برای رشد پایدار را کنار هم بگذارد. پس از کشتار میدان «تیان‌آن‌من» در سال ۱۹۸۹، این مساله اسباب تعجب بود که آیا سرکوب سیاسی برخاسته از آن، موجب بند آمدن نفس رونق کشور می‌شود یا خیر؟ در اوایل دهه ۲۰۰۰، دانشمندان علوم اجتماعی و مقامات ایالات متحده پیش‌بینی کردند که چین می‌تواند یا ثروتمند یا مستبد باشد اما نه هر دو. چند تحلیلگر برجسته با اعلام فروپاشی چین برای خود شغلی دست‌وپا کردند. این فروپاشی هنوز اتفاق نیفتاده است. از سال ۱۹۷۸ تا شروع بحران مالی جهانی در سه دهه بعد، تولید ناخالص داخلی دلاری چین ۱۷ برابر شد، بدون اینکه حزب کمونیست چین (CCP) کنترل خود را از دست بدهد. این رشد باعث شد که چندین دهه افزایش قدرت نظامی و نفوذ اقتصادی گسترده چین، این کشور را به نیرویی هراسناک در صحنه جهانی تبدیل سازد.

همان‌طور که «مایکل بکلی» از دانشگاه تافتس و من در کتاب آینده خودمان به نام «منطقه خطر: درگیری آینده با چین» استدلال می‌کنیم، این معجزه اقتصادی مستلزم «خوش‌شانسی» و «سیاست خوب» بود. به نظر می‌رسید چین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به

انباشت جمعیتی دست‌یافته است. ترکیب نامحتمل جنگ و قحطی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، دوره افزایش زادوولد با تامین مالی رژیم پس از به دست‌گیری قدرت از سوی حزب کمونیست و سپس نهادینه شدن سیاست تک‌فرزندی در سال ۱۹۸۰، کشور را با جمعیت عظیمی در سن کار مواجه کرد که با تعداد زیادی از جوانان یا پیران وابسته، رها از همه‌چیز بودند. چین از نظر غذا، آب و سایر منابع تقریباً خودکفا بود و زمان‌بندی تصادفی برای شروع اصلاحات خود را داشت؛ زیرا جهانی‌شدن بیش‌ازحد پیش رفت و ادغام این کشور در زنجیره‌های تامین پیچیده را آسان‌تر کرد و در نتیجه چین را به کارگاه جهانی تبدیل کرد.

سیاست‌های خوب نیز بسیار مهم بود. حکومت «تک‌نفره» مائو و بی‌سوادی اقتصادی او، چین را به فجایع زنجیره‌ای و خودساخته محکوم کرده بود. به محض مرگ مائو، دنگ شیائوپینگ و جانشینانش به سوی «اقتصاد بازاری سوسیالیستی» حرکت کردند. آنها درهای چین را به روی تجارت و سرمایه‌گذاری باز کردند، سیستم‌های مالیاتی و نظارتی را اصلاح و بازبینی کردند، شرکت‌های دولتی متورم را کوچک کردند و تجارت خصوصی را تشویق کردند. اصلاحات سیاسی همراه آن، قدرت حاکمان چین را محدود کرد و فضا را برای شایستگی‌های غیر ایدئولوژیک در رژیم افزایش داد. «حزب کمونیست چین» (CCP) به اندازه‌ای کنترل خود را کاهش داد که خودانگیختگی اقتصادی مجاز دانسته شود و از مزایای آن در قالب رفاه بهره برد که کنترل سیاسی‌اش را تقویت کند.

صعود چین از نظر فکری و همچنین از نظر ژئوپلیتیک جهان را تکان داد. این مساله باورهای غربی پس از جنگ سرد را تضعیف کرد؛ باوری که معتقد بود رفاه به‌طور اجتناب‌ناپذیری به آزادسازی سیاسی منجر می‌شود که دموکراسی‌ها نرخ رشد بیشتری نسبت به خودکامگی‌ها ایجاد می‌کنند و اینکه استبداد با مدیریت پایدار اقتصادی ناسازگار است. زمانی که چین به یک وزنه سنگین جهانی تبدیل شد، یک «راست دینی» جدید استحکام یافت: یعنی یک گذار هژمونیک در حال نزدیک شدن بود آن هم زمانی که پکن در حال پیشی گرفتن از ایالات متحده بود. یکی از مخالفان، «دیوید شامبو» دانشمند علوم سیاسی بود. در سال ۲۰۱۵، شامبو استدلال کرد که چین از یک ناخوشی عمیق داخلی رنج

می‌برد و حکومت به شدت سرکوبگر «شی» نشانه‌ای از آن ناامنی است، نه اعتماد به نفس. او می‌نویسد: «با وجود تمام دیدگاه‌های غربی که آن را یک نیروی عظیم منهدم‌کننده غیرقابل توقف می‌دانند؛ اما اقتصاد چین «در مجموعه‌ای از تله‌های سیستمی گیر کرده است که خروج از آن آسان نخواهد بود.»

شامبو در زمانی که پکن کنترل خود را بر دریای چین جنوبی تشدید می‌کرد و نفوذ خود را در قاره‌های مختلف می‌گستراند، به یک نکته ناسازگار اشاره کرد. اتفاقاً حق هم داشت. «حداقل‌های عجیب» پیرامون چین معاصر این است که بیشتر کشورهای جهان صعود و پیشروی این کشور را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند، درست زمانی که چشم‌انداز آن شروع به کمرنگ شدن کرد. این مساله ممکن است با توجه به همه هیاهویی که درباره ظهور چین وجود دارد، پوچ به نظر برسد. به هر حال، همان‌طور که «گراهام آلیسون» دانشمند علوم سیاسی دانشگاه هاروارد (که با نخست‌وزیر افسانه‌ای سنگاپور «لی کوان یو» ارتباطاتی داشت) نوشته است، ظاهراً مقدر است که آن کشور به «بزرگ‌ترین بازیگر تاریخ جهان» تبدیل شود. این مساله درستی است که چین مزایای ظاهری زیادی دارد. این کشور بازار داخلی عظیمی دارد و شریک تجاری برجسته حدود ۱۳۰ کشور در سراسر جهان است. این کشور در حال سرمایه‌گذاری‌های هماهنگ در هوش مصنوعی (AI)، نیمه‌هادی‌ها و سایر فناوری‌های حیاتی است. کمیسیون ملی به ریاست «اریک اشمیت» مدیرعامل سابق گوگل در سال ۲۰۲۱ هشدار داد که اگر ایالات متحده تلاش خود را دوچندان نکند، چین ممکن است به «ابرقدرت هوش مصنوعی» تبدیل شود. اما با نگاهی دقیق‌تر، مسیر چین ضعیف‌تر به نظر می‌رسد.

از یکسو، بسیاری از دستاوردهای فناورانه‌ی چین ضعیف‌تر و کم‌اثرتر از آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد، جلوه می‌نماید. به‌عنوان مثال، پکن پیشرفت‌های زیادی در زمینه برنامه‌های کاربردی هوش مصنوعی که بر «نظارت» متمرکز است داشته است (که البته در این کشور تعجبی ندارد)، اما ایالات متحده همچنان در گستره وسیع‌تر زیرشاخه‌ها و کاربردهای هوش مصنوعی پیشتاز است. با وجود یارانه‌های عظیم دولتی «شرکت بین‌المللی تولید

نیمه‌های چین» سال‌ها در زمینه ایجاد نیمه‌های پیشرفته که شالوده اقتصادهای پیشرفته در عصر اطلاعات را تشکیل می‌دهند، عقب‌مانده است. همین امسال، دانشگاه پکن یک ارزیابی صریح - که حزب کمونیست چین در آن زمان به‌طور پیش‌بینی‌شده‌ای سانسور کرد- از پیشرفت چین در علم و فناوری منتشر کرد. این ارزیابی می‌گفت که چین «در بیشتر زمینه‌ها ایالات‌متحده را دنبال می‌کند، در چند مورد شانه‌به‌شانه این کشور می‌رود و در تعداد بسیار کمی از حوزه‌ها هم پیشروتر از ایالات‌متحده است.» درحالی‌که نقاط قوت دیگر چین واهی نیستند، اما نمی‌توانند واقعیتی را که من و بکلی در سال گذشته درباره آن صحبت کردیم، پنهان کنند: جادویی که معجزه اقتصادی چین را به‌وجود آورد، بی‌تردید در حال ناکام ماندن است.

فراوانی منابع این کشور خبری قدیمی است: استفاده بیش‌ازحد از زمین، بسیاری از زمین‌های قابل‌کشت چین را ویران کرد؛ صنعتی شدن و آلودگی نیز این کشور را با کمبود شدید آب مواجه کرد. آنچه هنوز آسیب‌رسان است، این است که فراوانی منابع انسانی چین نیز مساله‌ای مربوط به گذشته است. سیاست تک‌فرزندی یک معامله شیطانی بود که اکنون باعث فوران جمعیتی شده است. کل جمعیت چین تا سال ۲۰۲۸ به اوج خود می‌رسد (یا شاید، طبق برخی برآوردها تا آخر همین سال) و سپس تا پایان قرن به نصف کاهش می‌یابد. جمعیت فعال آن در سال ۲۰۱۵ به اوج رسید؛ بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۵ و حتی سریع‌تر از آن، تا هفتاد میلیون کاهش خواهد یافت. چین به‌زودی جمعیت بزرگ سالمندان را با نیروی کار به سرعت در حال کاهش ترکیب خواهد کرد. این کشور یکی از بدترین بحران‌های جمعیتی در زمان صلح را تجربه خواهد کرد؛ فرمولی برای رکود در بهترین حالت و انقباض فاجعه‌بار اقتصادی در بدترین حالت. بدتر از همه، دوران سیاست‌های اقتصادی روشنگرانه به پایان رسیده است. دستور کار اصلاحات برای بیش از یک دهه متوقف شده است؛ زیرا آزادسازی بیشتر - که برای جهش به یک اقتصاد نوآورانه‌تر و مبتنی بر دانش ضروری است - امتیازات نخبگان ریشه‌دار را تهدید می‌کند. در هر صورت، «شی» کشور را به عقب برده است. از نظر سیاسی، او چین را از طریق سرکوب

و شست‌وشوی مغزی فراگیر به سمت «نو توتالیتاریسم» می‌برد. از نظر اقتصادی هم سیاست‌های او کاملاً احساس قهقراگرایانه دارد. مشخصه دستور کار «شی» ترجیح شرکت‌های دولتی به هزینه بخش خصوصی پر جنب‌وجوش‌تر؛ اعمال محدودیت‌های شدید با انگیزه‌های سیاسی بر بخش‌های وسیعی از اقتصاد؛ حمله به استقلال نهادهای نسبتاً تکنوکرات مانند بانک مرکزی و توانمندسازی متفکران سیاسی در شرکت‌های دارای اندازه‌های مختلف بوده است.

رهبران چین شاید درباره نیاز به گذار به یک اقتصاد مبتنی بر فناوری پیشرفته و اقتصاد خدمات محور صحبت کنند، اما سیاست‌های «شی» شایستگی، خلاقیت و خودانگیختگی لازم برای ایجاد این تغییر را از میان می‌برد. همه اینها یک «جهش بزرگ به عقب» است؛ بازگشتی به سیاست‌های قبل از دوران دنگ که چین را به رکود محکوم می‌کرد.

همچنین این سوال وجود دارد که تثبیت قدرت «شی» برای انعطاف‌پذیری بلندمدت این کشور چه معنایی دارد. همان‌طور که فرانسیس فوکویاما، نظریه‌پرداز سیاسی نوشته است، برای تقریباً ۴۰ سال پس از مرگ مائو، چین با تحمیل محدودیت‌های دوره‌ای بر حاکمان خود و پاسخگو ساختن بیشتر آنها به نخبگان دیگر حزب کمونیست از معضل «امپراتور بد» - بدترین آسیب‌شناسی‌هایی که با حکومت استبدادی همراه است - حذر کرده است. با این حال، «شی» به‌طور سیستماتیک این سیستم را با پاک‌سازی رقبا، به حاشیه راندن جانشینان بالقوه و تثبیت خود در قدرت از بین برده است. او با انجام این کار، چین را قادر می‌سازد تا سریع‌تر و قاطع‌تر حرکت کند؛ اما او همچنین کشور را در برابر تصمیم‌گیری‌های تکانشی یا نابخردانه آسیب‌پذیر می‌کند - یک مشکل همیشگی درباره حاکمیت یک نفره - و پتانسیل بی‌ثباتی وحشتناکی را پس از پایان دوران زمامداری‌اش ایجاد می‌کند. تمرکز قدرت از سوی «شی»، اگرچه به‌ظاهر چشمگیر است، اما کشور را برای سقوط آماده می‌کند. در نهایت، این کمکی نمی‌کند که یک چین پرخاشجوتر اکنون با مقاومت بین‌المللی بیشتری مواجه است. موانع تجاری علیه شرکت‌ها و محصولات چینی در دهه پس از بحران مالی جهانی افزایش یافت. واشنگتن یک جنگ سرد تکنولوژیک را علیه

هوآوی به راه انداخته و به دنبال محروم کردن این شرکت چینی از نیمه‌هادی‌های سطح بالا و دور نگه داشتن آن از شبکه‌های «5G» جهان است. ده‌ها کشور با دقت بیشتری روابط اقتصادی، مالی و فناوری خود را با پکن بررسی می‌کنند؛ دولت ژاپن پیشنهاد داده که به شرکت‌ها در راستای کاهش فشارهای چین مبالغی بپردازد. چین همچنان در مرکز اقتصاد جهانی قرار دارد، اما روزهایی که ایالات متحده و سایر کشورهای قدرتمند مشتاقانه از صعود آن حمایت می‌کردند، به پایان رسیده است. در واقع، تلاش «شی» برای پرورش بازار داخلی، اعتراف ضمنی به این امر است که چین که با توانایی اقتصاد صادرات‌محور رشد کرد، اکنون با دنیای بسیار متفاوتی مواجه است.

مخمصه چین، از قضا، با کووید تسکین یافته است. در اوایل، به نظر می‌رسید که همه‌گیری یک تغییر جهانی حماسه‌وار را نوید می‌داد. تحلیلگران برجسته آمریکایی آن را «لحظه سوئز» نامیدند؛ بحران نهایی امپراتوری ایالات متحده. «شی» موفقیت رژیم خود در مهار کووید در داخل کشور (البته پس از آنکه اجازه داد این بیماری، جهانی شود) را به‌عنوان تبلیغی برای اقتدارگرایی چینی مطرح کرد. دو سال بعد، واضح است که کووید نقطه عطف بود؛ اما نه آن‌طور که «شی» آرزو داشت. پس از آنکه پکن شیوع اولیه کووید را پنهان کرد و سپس از هرج و مرج ناشی از آن برای تاختن در برابر کشورها از استرالیا گرفته تا آلمان و بریتانیا، استفاده کرد، این همه‌گیری احساسات ضد چینی در جهان را تشدید کرد. به این ترتیب مجموعه‌ای از تلاش‌ها - از طریق نهادهای چندجانبه مانند گفت‌وگوی چهارجانبه امنیتی، آکوس و گروه هفت و همچنین اتحادیه‌های دوجانبه ایالات متحده در اقیانوس آرام برای مقابله با قدرت چین را دامن زد. سخنگوی وزارت خارجه چین شکایت کرد که «ذهنیت جنگ سرد» دوباره ظهور کرده است؛ زیرا ایالات متحده و دوستانش «محاصره ضد چین» را دنبال می‌کنند.

کووید همچنین تایید کرد که رشد چین چقدر ناهموار بوده است: بخش بیوتکنولوژی این کشور نمی‌تواند چیزی شبیه واکسن‌های انقلابی تولید کند که اقتصادهای نوآور دموکراتیک در ایالات متحده و اروپا تولید کردند. حتی موفقیت بزرگ چین در مهار کووید

در داخل به یک تله تبدیل شد: ترکیب سیاست‌های «کووید صفر»، سطوح پایین ایمنی طبیعی، و واکسن‌هایی که در برابر انواع بسیار مسری بیماری، ضعیف یا بی‌ارزش نشان دادند، این کشور را به قرنطینه‌های مکرر شهرهای بزرگ، با تمام اختلالاتی که به دنبال داشت، محکوم کرد. در واقع، حتی قبل از کووید، علائم حیاتی اقتصادی چین نگران‌کننده بود. دولت مدعی نرخ رشد ۶ درصدی بود؛ اما کارشناسان داخلی و تحقیقات آکادمیک چینی نشان می‌داد که رقم واقعی به‌طور قابل‌توجهی کمتر است و حتی این رشد با تزریق بی‌امان سرمایه به یک اقتصاد کمتر و کمتر کارآمد افزایش می‌یابد. در نتیجه، «بدهی کل» بین سال‌های ۲۰۰۸ تا پایان سال ۲۰۲۰، هشت برابر شد و به ۳۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. در کشورهای دیگر، این ترکیب کاهش بهره‌وری و افزایش بدهی معمولاً پیش‌بینی‌کننده بحران‌های شدیدی است که به باتلاق‌های اقتصادی پایدار تبدیل می‌شود. با این حال، چین به یک‌باره در همه زمینه‌ها سرعتش کاهش نمی‌یابد. این غیرعادی نیست: اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۸۰ به اوج قدرت نظامی خود رسید، زمانی که اقتصادش در «مارپیچ مرگ» قرار داشت. در اوایل قرن بیستم، بریتانیا بر یک امپراتوری جهانی حکمرانی می‌کرد، در زمانی که برتری اقتصادی‌اش از بین رفته بود. امروز چین از نظر اقتصادی دچار رکود شده است؛ اما تلاش این کشور برای کسب قدرت جهانی در حال افزایش است. رهبران و ارگان‌های تبلیغاتی چین اکنون آشکارا طرح‌های این کشور را تبلیغ می‌کنند: خبرگزاری رسمی دولتی شین‌هوا اعلام کرد، در دهه‌های آینده، چین «دوباره به قله‌های جهان صعود خواهد کرد.» پکن در حال ایجاد سازمان‌های بین‌المللی جدید و مشارکت با سایرین است. پروژه‌های خیمه‌وار چین، یعنی «ابتکار کمربند و جاده» و «جاده ابریشم دیجیتال»، با هدف ایجاد نفوذ اقتصادی و سیاسی در سراسر اوراسیا و فراتر از آن است. چین همچنین خود را به‌عنوان یک الگوی ایدئولوژیک برای سایر کشورها معرفی می‌کند. «شی» گفته است که سبک حکمرانی‌اش «گزینه جدیدی برای سایر کشورها و ملت‌هایی ارائه می‌دهد که می‌خواهند با حفظ استقلال خود، توسعه خود را سرعت بخشند.»

مهم‌تر از همه، چین در حال ساخت و استفاده از ابزارهای اجبار ژئوپلیتیک است. کشورهایی مانند استرالیا، لیتوانی، نروژ و کره جنوبی پس از مخالفت با سیاست‌های چین یا انتقاد از عملکردهای داخلی چین، ضربه‌های اقتصادی چین را احساس کردند. هزینه‌های نظامی چین - که بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۶ به صورت واقعی ۱۰ برابر شده است - به بالا رفتن چشمگیر خود ادامه می‌دهد و برای گسترش چشمگیر قابلیت‌های مورد نیاز برای فتح تایوان، غلبه بر همسایگان پکن و شاید حتی مقابله با ایالات متحده در غرب اقیانوس آرام، به تامین بودجه مبادرت می‌ورزد. آمارها آشکارا شگفت‌انگیز هستند: پکن از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ به اندازه تعداد کشتی‌های نیروی دریایی بریتانیا، آلمان، هند، اسپانیا و تایوان، کشتی به دریا فرستاده است. پس از مدت‌ها اجتناب از مسابقه تسلیحات هسته‌ای با واشنگتن، پکن اکنون در حال حرکت به جلو است و می‌تواند تا دهه ۲۰۳۰ هم‌تای هسته‌ای ایالات متحده باشد. تهدید به استفاده از زور علیه دشمنان نیز در همه جا رایج شده است: «شی» در سال ۲۰۲۱ هشدار داد، هر کسی که مانع از تحقق برنامه‌های چین شود، «سرش را خونین وار به دیوار بزرگ فولادی خواهد کوفت». گاهی اوقات به سختی می‌توان باور کرد که گاز چین کشوری در حال اتمام است. اما شاید فوریت استراتژیک چین در حال افزایش است؛ زیرا چشم‌انداز اقتصادی آن تیره‌وتار شده است. استراتژی چینی «قابلیت‌ها را پنهان کن و زمان بخر» - رویکردی که برای یک نسل در زمان دنگ و پس از آن دنبال شد - یک راهبرد اعتماد به نفس صبورانه بود. اگر زمان به نفع پکن در حال حرکت بود، پس منطقی بود که به تدریج قدرت این کشور تقویت شود و رویارویی با ایالات متحده را به تاخیر اندازد. امروز، طرز فکر استراتژیک چین مبهم‌تر است. «شی» اذعان کرد که در بسیاری از زمینه‌ها «غرب قوی و شرق ضعیف است». چین باید رقابت کند تا خود را «شکست‌ناپذیر» سازد تا «هیچ‌کس نتواند ما را شکست دهد یا ما را تا سر حد مرگ خفه کند و نفسمان را بند آورد.» چیزی که ایالات متحده در این دهه با آن روبه‌رو خواهد شد، چینی است که توانایی آن در کوبیدن دشمنان و به چالش کشیدن نظم جهانی در حال افزایش است، آن هم در شرایطی که دوره‌های اقتصادی بی‌حاصل‌تری در افق نمایان است.

بعید است که این چین «مسالمت‌جو» و «نرم‌خو» باشد. تاریخ شاهد بوده است که بسیاری از کشورهایی که زمانی در حال رشد بودند، به‌جای پذیرش آینده‌ای ناامیدکننده به‌عنوان یک قدرت درجه دوم، به‌شدت به خشونت پرداختند. این ترس همان چیزی است که آلمان را به سمت خطراتی سوق داد که به شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول کمک کرد. این ترس ژاپن را وادار کرد تا دست به حمله توسعه‌طلبانه بزند که به جنگ جهانی دوم کمک کرد. «شی» جاه‌طلبی‌های بزرگی دارد: از تصرف تایوان گرفته تا ایجاد برتری چین در آسیا و در نهایت در جهان. اگر او آن باور را از دست بدهد که انباشت صبورانه قدرت اقتصادی، این پاداش‌ها را برای پکن به ارمغان خواهد آورد، او ممکن است تمایل بیشتری به ریسک پیدا کند و در عوض، از ابزارهای قهری چین برای تامین آنها استفاده کند. این به آن معناست که وظیفه مقابله با چین در سال‌های آتی می‌تواند بسیار دشوار باشد. ایالات متحده نمی‌تواند راحت بنشیند و مطمئن باشد که چین در حال اوج‌گیری در نهایت روزی محو خواهد شد. در عوض، ایالات متحده باید به سرعت دفاع خود را در مکان‌هایی که پکن بی‌صبرانه ممکن است به دنبال مزیت باشد تقویت کند؛ مانند غرب اقیانوس آرام. ایالات متحده و متحدانش باید برای جلوگیری از استفاده چین از اهرم‌های اقتصادی و فناوری قابل‌توجهش برای شکستن ائتلاف‌های ضد پکن که اکنون در حال شکل‌گیری هستند، نیروهای خود را به یکدیگر ملحق سازند. آنها باید از طریق اقدامات کنترلی چندجانبه و همچنین سرمایه‌گذاری در توانایی‌های خود اطمینان حاصل کنند که جهان دموکراتیک برتری خود را در نیمه‌هادی‌ها و سایر فناوری‌های حیاتی حفظ می‌کند؛ فناوری‌هایی که توازن آینده قدرت اقتصادی و نظامی را شکل می‌دهد. با این حال، واشنگتن و دوستانش نیز باید همه این کارها را انجام دهند، درعین حال که کانال‌های ارتباطی را باز می‌گذارند و بی‌جهت چین مضطرب را تحریک نکنند که ممکن است با بدتر شدن وضعیتش به سوی تاخت‌وتاز یا اقدامات کنترل‌نشده و قهرآمیز روی آورد. به هر حال، قدرت و بدبینی می‌توانند ترکیبی مرگبار ایجاد کنند. سخت‌ترین نوع چین ممکن است چینی باشد که قوی و درعین حال ضعیف باشد.

نویسنده: هال برنرز

ترجمه: محمدحسین باقی



FP

SPRING 2022

THE CONTEST OF THE CENTURY

THE CHINA ISSUE

Andrew J. Nathan on America's China policy
Melinda Liu on how Beijing sees Biden

Hal Brands on the dangers of China's decline
Tracy Wen Liu on "Generation Snitch"

PLUS: THE WORLD AFTER PUTIN'S WAR